

کرده‌اند.

### پیشروی ترکان به سوی میان‌دوآب، تبریز، ارومیه و دیگر شهرهای آذربایجان

در روز ۱۶ آذر (۸ دسامبر / ۱۹ محرم) خبر رسید که با نزدیک شدن نیروهای عثمانی، عده‌ای از سواران شجاع‌الدوله، بدون کمترین مقاومتی، پایه فرار گذاشته یا به کردهای طرفدار عثمانی ملحق شده‌اند.

ایل سالاران مراغه و سراب، عده زیادی از صاحب‌منصبان آذربایجان و افواج محلی در میان‌دوآب مستقر شده بودند و شجاع‌الدوله با دراختیار داشتن دوازده قبضه توپ دولتی که از تبریز آورده بود و عده‌ای از افسران و درجه‌داران روسی که مشاق قوای او بودند و نیز دو دسته سواران قزاق ایرانی مأموریت حمایت از شهر تبریز را در برابر مهاجمین عهده‌دار شده بود.

تصور می‌رود سواران قزاق ایرانی که به توپخانه نیز مجهز بودند همان گروهی بودند که طبق گزارش وزیر مختار روس بدون اطلاع دادن به دولت ایران برای کمک به شجاع‌الدوله اعزام شده بودند و هزینه آنان به صورت قرض به دولت ایران، از سوی فرمانروای نظامی قفقاز تأمین می‌شد. بعداً وزیر مختار روس اقرار کرد که اشتباهی پیش آمده و این قزاقها نه برای پیوستن به شجاع‌الدوله بلکه برای تعقیب سارقین اعزام شده‌اند.

همزمان با پیشروی ترکها به سوی میان‌دوآب، روسها به منظور اغتنام فرصت و محافظت شهر تبریز به وسیله سفارت خود در تهران به دولت ایران آگاهی دادند در صورتی که ارتش ترکیه عثمانی از اشغال شهر تبریز خودداری کند، نیروهای روسیه قسمتهای مختلفی از خاک ایران را به تدریج تخلیه خواهند کرد.

این تصمیم متعاقب چند جلسه مذاکره رئیس‌الوزراء، میرزا حسن مستوفی‌الممالک با وزرای مختار روس و انگلیس که از اول دی ماه (۵ صفر ۱۳۳۳ هـ.ق. / ۲۳ دسامبر ۱۹۱۴) آغاز شده بود اتخاذ و اعلام شد.

نخست‌وزیر در نخستین جلسه اظهار داشت:

«پیش‌آمد کار آذربایجان طوری است که با وجود اینکه مکرر مذاکره کرده‌ام باز مجبور شده‌ام که امروز جنابان عالی را زحمت بدهم. چه قبل از اعلان جنگ روس و عثمانی و چه بعد از آن اوضاع حاضر را پیش‌بینی کرده خواهم نمودم که قشون روس از ایران احضار بشود. متأسفانه با این مقصود دولت ایران موافقت نشد و این عدم موافقت با نیت صادقانه دولت ایران که منظوری جز خیر روسیه و ایران و انگلیس نداشت اوضاع را به اینجا کشانید و بروزاتی برضد عقاید دولت ایران روی می‌دهد. حالا هم خواهم خود را تجدید و تمنا می‌کنم قشون روس از ایران احضار بشود و دولت ایران را آزاد بگذارند که

بتواند به وظایف بیطرفی خود عمل کرده از این حوادث ناگوار جلوگیری کند و احساساتی که شاید خودتان هم حس می‌کنید به بیطرفی ایران سکنه وارد می‌آورد تغییر یافته، دولت ایران در حفظ بیطرفی خود که تا حال با کمال مجاهدت تعقیب نموده موقعیت حاصل کند.»

در پاسخ این اظهارات، وزیر مختار انگلیس به هیجان فوق‌العاده‌ای که در تهران در افکار عامه برضد دول متحده انگلیس، روس، فرانسه (و سپس ایتالیا) ایجاد شده بود اشاره کرد. سروالتر تاونلی اظهار داشت که منشیهای سه سفارتخانه آلمان، اتریش و عثمانی مشغول تحریک هیجان عامه هستند. دولت آلمان پولی گزاف برای سفارت خود در تهران ارسال داشته بود که انگلیسیها آن را توقیف کردند. تاونلی ضمناً از تمایلات آلمانوفیلی افسران سوئدی ژاندارمری و احتمال همراهی ژاندارمری با مردم، در صورت بروز یک انقلاب، ابراز نگرانی می‌کرد.

مستوفی به نوبه خود عملیات انگلیسیها و روسها را مورد انتقاد قرار داد. او از اعلامیه‌ای که سلطان محمدشاه (آقاخان محلاتی) در هند به نفع بریتانیا انتشار داده و در افکار عمومی ایران تأثیر نامساعدی برجا نهاده بود، همراهی روسها با شجاع‌الدوله در آذربایجان، و واداشتن رؤسای افواج به همکاری با او انتقاد می‌کرد. مستوفی از وزرای مختار می‌خواست که با مقاصد دولت ایران همراهی کنند تا هیجان احساسات عمومی فرو بنشیند و تحریکات آنان که می‌خواهند ایران را وارد عرصه جنگ جهانی کنند خنثی شود.

برای وزیر مختار روس پاسخ این سؤال مهم بود که چرا ایرانیها از سالها پیش که قشون روسیه به مناسبت حوادث انقلاب مشروطه وارد خاک ایران شدند، رجعت قشون روس را با این جدیت تقاضا نمی‌کردند و برای چه اکنون به این فکر افتاده‌اند؟

رئیس‌الوزراء مستوفی موقرانه پاسخ داد:

«اگر چه همیشه در هر موقع دولت ایران حضور قشون روس را در ایران پروتست کرده ولی اصرار امروزه برای موقع فوق‌العاده‌ای است که به واسطه جنگ اتفاق افتاده و از اقامت قشون روسی در ایران خطرات بزرگ‌تری متوجه ایران شده است.»

حمایت روسیه از شجاع‌الدوله از فحواي سخنان وزیر مختار روس، کروستوتس،

در این جلسه کاملاً به ثبوت رسید: وزیر مختار گفت:

«در باب شجاع‌الدوله (روسها) اعتماد غریبی به او دارند. چون آدمی است کاری و قرار شده است برای جلوگیری از آمدن عثمانیها به تبریز قوایی تشکیل بدهد. اگرچه در پتروگراد عقایدی که درباره شجاع‌الدوله دارند گاهی تغییر می‌کند ولی گویا این ترتیبات برطبق دستورالعمل فرمانفرمای قفقاز باشد.»

وزیر مختار انگلیس در این جلسه نظراتی مغایر نظرات وزیر مختار روس ابراز

می داشت و عملیات نظامی روسها و حضور شجاع الدوله در تبریز را به حال سیاست عمومی متفکین زیانبخش می دانست. او از وزیر مختار روس پرسیده بود:

«اگر عثمانی ها سوال کنند که چرا شجاع الدوله که نوکر ایران است قوای محلی را برضد عثمانیها تجهیز می کند دولت ایران چه جواب خواهد داد؟ اگر همقطار روسی من به افکار عامه اهمیت نمی دهد من به ملاحظه مسلمانان رعیت انگلیس نمی توانم به این مسئله اهمیت ندهم...».

وی سپس افزوده بود: به عقیده من خوب است قشون روس مراجعت کند. حضرت اقدس (ولیعهد) به تبریز بروند، قوه ای در آنجا تشکیل شود و چون روسیه به شجاع الدوله اعتماد دارد ریاست قشون آذربایجان به او محول شود.

مستوفی عقیده داشت که اگر روسها ایران را تخلیه کنند هیجانهای عمومی تسکین می یابد و مثال می آورد که در نقاطی که قشون خارجی حضور ندارند تمایلاتی به عثمانیها مشاهده نمی شود و حوادثی روی نمی دهد.<sup>۶۱</sup>

متعاقب این جلسه، دولت طی تلگرافهایی به سفارتخانه های ایران در لندن و پتروگراد (۲ دی / ۶ صفر / ۲۴ دسامبر) موافقت خود را با ریاست شجاع الدوله بر قشون آذربایجان در صورت تخلیه خاک ایران اعلام داشت.

#### انگلیسیها خواهان پیوستن ایران به متفکین می شوند

در جلسه دیگری که در روز هفتم دی ماه (۱۱ صفر ۱۳۳۳ ه.ق.) تشکیل شد وزیر مختار انگلیس پرسیده بود که در صورت مراجعت قشون روسی از ایران، دولت برای محافظت مسیحیان چه اقداماتی می تواند بکند؟ رئیس الوزراء پاسخ داده بود: «تا آن اندازه که از احساسات هموطنان خود مطلع می توانم به شما اطمینان بدهم که مخاطراتی برای عیسویان متصور نیست». مستوفی اطمینان داده بود که با تخلیه آذربایجان و عزیمت ولیعهد و تشکیل یک قوای سه هزار نفره، نظم و امنیت در آن سامان برقرار خواهد شد. رئیس الوزراء افزوده بود که با ادامه رویه دولت روس احتمال دارد که در دیگر نقاط ایران هم حوادثی روی دهد.

روز بعد (۸ دی / ۱۲ صفر)، وزیر مختار انگلیس در جلسه گفت و گو با مشاور الممالک، معاون وزیر امور خارجه، پیشنهاد زیر را به دولت ایران داد که نقطه مقابل نظرات رئیس الوزراء و هیأت دولت بود:

«من چون خودم را دوست ایران می دانم و انگلستان همیشه حامی ممالک کوچک بوده صلاح ایران را در این می دانم که رسماً با ما شرط بکند که بعد از جنگ قشون خارجی از ایران خارج و مصونیت و استقلال ایران ضمانت و ایران به حال خود واگذار شود و بعد از آن همان طور که بلژیکیها رفتار کردند ایران هم همان طور رفتار کرده به عثمانیها اعلان

بکند که جلو نیابند و داخل جنگ شود.»

وقتی مشاورالممالک شگفت زده پرسیده بود که ایران با چه قوه‌ای داخل جنگ

شود؟ وزیر مختار پاسخ داده بود:

«در طرف آذربایجان روسها مجبورند با شما همراهی کنند، در طرف کرمانشاهان و جنوب، ایران می‌تواند چهار هزار نفر ژاندارم که قوه منظم است حاضر کند. تنها صاحب منصبهای سوئدی نمی‌توانند به جنگ بروند. ما فوراً از هندوستان به شما صاحب منصب خواهیم داد و ایلات هم مستعد هستند (مثل سنجابی و غیره) که به قوه ژاندارمری ملحق شوند و عثمانیها نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. بختیارها اگرچه به من اظهار نکرده‌اند ولی من امیدوارم برای کمک با ما حاضر هستند به بغداد حمله ببرند.»<sup>۶۴</sup>

پیشنهاد غیرمنتظره و اظهارات عجیب وزیر مختار انگلیس نشان می‌داد که انگلیسیها تا چه حد از جریان واقعی احساسات مردم در ایران به دور هستند و مشی سیاسی و هیجانانگیز عمومی و افکار مذهبی و مخصوصاً احساسات ضد روسی و ضد انگلیسی مردم ایران را، تحت الشعاع استراتژی عمومی میدان جنگ و نقشه‌های نظامی خود، خرد و ناچیز می‌انگارند.

### شکست مفتضحانه شجاع الدوله و فرار او به تفلیس

روز هفتم دی ماه (۱۰ صفر) نیروهای شجاع الدوله که از میان دو آب به طرف ساوجبلاغ حرکت کرده بودند با نیروهای نظامی و چریک عثمانی و کردهای مختلط همراه قشون ترک مواجه شدند. با شروع زدو خورد، آتش شدید توپخانه سنگین عثمانی و حملات بی‌امان عساکر ترک و مهاجرین و کردهای ایرانی و عثمانی، شیرازه سپاه چهار هزار نفری صمدخان را از هم گسست.

مقاومت نیروهای صمدخان بسیار متشتت، ضعیف و بی‌اهمیت بود. صاحب منصبان افواج آذربایجان که سالها بود در هیچ جنگی شرکت نکرده بودند و افواجی که تعلیمات نظامی کافی ندیده بودند، در برابر نیروهای ترک به خوبی تعلیم دیده، مجهز به توپخانه و سلاح آلمانی به زودی درهم شکستند و طی دو جنگ پیاپی در فاصله یک روز کلیه توپهای خود را از دست دادند و اجساد بسیاری در میدان جنگ گذاشتند.

کلنل یاس، کنسول روس در ساوجبلاغ، درحین جنگ در یکی از سنگرها به قتل رسید و اگراد سر از بدن بی‌روح او جدا کردند و آن را به نشانه پیروزی بر کفار روس سر نیزه زدند. سر بریده کلنل، روزهای متولی، در روستاها چرخانده می‌شد تا مردمی که ترس ریشه‌داری از روسها و نفرتی وصف‌ناپذیر از عملیات خشونت‌آمیز آنان داشتند

تسکین یابند.

شجاع‌الدوله شکست خورده و سرافکنده، به اتفاق سوارانی چند، به مراغه و آن‌گاه به تبریز گریخت و طولی نکشید که خبر آوردند از مرز عبور کرده و به شهر تفلیس پناه برده است.

متعاقب این اتفاق، که برای خود روسها هم غیرمنتظره بود، دولت ایران بر فشارهای سیاسی خود افزود و از دولت روسیه خواست تا خاک ایران را تخلیه کند. روز دهم دی ماه (اول ژانویه ۱۹۱۵) وزیر مختار انگلیس در تهران اظهار داشت که فرمانفرمای قفقازیه به وزیر مختار روسی اطلاع داده که قشون روسی بنابه ملاحظات نظامی آذربایجان را تخلیه خواهند کرد. وزیر مختار انگلیس از دولت درخواست کرد تا از سفارت عثمانی بخواهد که چون روسها آذربایجان را تخلیه خواهند کرد ترکها نیز که تا مراغه پیشروی کرده‌اند در جای خود متوقف شوند و اقدام به عقب‌نشینی کنند.<sup>۶۶</sup> اکنون ترکها خواهان تخلیه تمام خاک ایران از نظامیان روس بودند و مذاکرات طولانی دولت با وزرای مختار روس و انگلیسی سرانجام منجر به این شد که به دولت اطمینان داده شود که روسها تمام خاک ایران - از جمله شهرهای قزوین، ارومیه، اردبیل، تبریز و اطراف آذربایجان - را تخلیه خواهند کرد تا موجبی برای حضور عثمانیان در ایران نباشد.

دولت ایران در ۱۶ دی ماه (۲۰ صفر / هفتم ژانویه) طی تلگرافی به سفیر کبیر ایران در باب عالی دستور داد به دولت عثمانی ابلاغ کند که روس و انگلیس اطلاع داده‌اند قوای روس کلیه خاک ایران را تخلیه می‌کنند.

«اولیای دولت ایران در عالم اسلامیت چشم آن دارند که اولیای دولت عثمانی در این موقع مقام اتحاد و اسلامیت را تقدیس و آرزوی قلبی استقلال طلبانه آنها را استقبال و به حفظ بیطرفی ایران امر فوری مؤکد دهند که قوای دولت عثمانی دست از تجاوز برداشته از مراغه و هرجا که هستند رجعت و از این رو کمک شایان تاریخی به آرامش خاک دولت هم‌آئین بفرمایند.

«قشون روس قصد دارد تبریز مرکز ایالتی آذربایجان را تخلیه نماید... مبدا درین موقع قوای عثمانی همچو تجاوزی را به ایران روا داشته به تبریز تجاوز نمایند.»

در حالی که این مکاتبات بی‌ثمر میان کاخ وزارت خارجه (بخشی از قصر گلستان) و سفارت عثمانی در تهران جریان داشت، نیروهای طلایه عثمانی و عشایر و کردهای همراه آنان به شهر میان‌دوآب وارد شدند.

رفتار تازه‌واردان، علی‌رغم حضور عده‌ای از نیروهای چریک ایرانی در میان آنان، بسیار خشونت‌آمیز و غارتگرانه بود.

می‌دانیم که مردم میان‌دوآب نقشی در جنگ نداشتند و این شهر حتی مسقط‌الرأس و محل زندگی و ایل سالاری شجاع‌الدوله نبود و شجاع‌الدوله بنابه تحریک

روسها و طبق صوابدید مستشاران و مشاقان روسی، از جمله کلنل یاس، این شهر را به عنوان مرکز تجمع نظامیان عنانگسیخته افواج آذربایجان و دفاع از تبریز برگزیده بود اما عساکر و عشایر عثمانی به محض ورود به شهر به غارت خانه‌ها و قتل و آزار مردم پرداختند و عده‌ای را دستگیر کردند و هرآنچه که نیروهای عشایری غیرمنظم به هنگام اشغال یک شهر دشمن انجام می‌دهند در این حادثه به منصفه ظهور رساندند. مردم به ناچار، با ترس و دلهره، پابه فرار از شهر گذاشتند. مدارک رسمی حکایت از آن دارد که حدود پانصد تن از مردم شهر، به‌ویژه زنان و کودکان، ضمن فرار خود را به رودخانه چفاتو زدند و همه آنان در امواج سرد آب غرق شدند.

حادثه میان دو آب نشان داد که متأسفانه ادعاهای دور و درازی که مبلغین عثمانی سرهم کرده بودند و آمدن قوای ترک را نجات مسلمانان ایران از شر استعمارگران مستبد و کافر روس قلمداد می‌کردند صرفاً همان ادعاست و عثمانیان نیز علی‌رغم احساسات مذهبی و همسایگی ایرانیان قادر به کنترل اعمال عساکر و عشایر خود نیستند. نکته جالب اینکه ۱۲ عراده توپ سالم و یکصد و پنجاه بار قورخانه دولتی تبریز که شجاع‌الدوله بدون اجازه دولت با خود به میان دو آب برده بود، همه، به دست عثمانیان افتاد و تنها دلیلی برای نگارش شکایت‌نامه‌های دور و دراز عاصم بیگ، سفیر عثمانی در تهران، شد که بودن این توپخانه و مهمات را در دست بی‌کفایت شجاع‌الدوله دلیل کافی برای انحراف دولت ایران از خط مشی بیطرفی بداند.

کوششهای بی‌فایده سردار رشید، نایب‌الایاله آذربایجان، برای برحذر داشتن عشایر و اکراد ایرانی از همکاری و همراهی با نیروهای عثمانی، همچنان که قبلاً مساعی او برای بازداشتن افواج آذربایجان از الحاق به نیروهای شجاع‌الدوله بی‌فایده مانده بود، در اینجا نیز بی‌اثر ماند.

قبلاً گفتیم که سردار رشید بسیار کوشید تا افواج محلی آذربایجان را از رفتن به میان دو آب بازدارد اما موفق نشد. او برای بازداشتن شجاع‌الدوله از تجهیز و تسلیح قوا، تلگرافهایی به مراغه مخابره کرده و نامه‌هایی به صمدخان نوشته و بیطرفی دولت ایران را به او یادآور شده بود.

وقتی صمدخان گریخت نامه‌های سردار رشید نیز جزء اسناد و مدارک و اثاث سردار شجاع‌الدوله در مراغه به دست عثمانیان افتاد.

سردار عثمانی، در منطقه ابراهیم فوزی، در نامه‌ای به سردار رشید، ضمن برحذر داشتن او از ممانعت عشایر آذربایجان به همکاری با ترکها، نظرات عثمانیها درباره بیطرفی ایران و مساعی همه کسانی را که سعی داشتند این بیطرفی را اعلام دارند چنین

بیان داشت.

«جناب آقای سردار رشید. تلگرافی که به آقای حاجی ایلخانی (منظور شجاع‌الدوله) مخایره فرموده بودید ملاحظه کردیم ولی این فرمایشات جنابعالی خلاف و منافی با اعمال جنابعالی است زیرا که آقای شجاع‌الدوله با همراهی روسها در دعوای میان‌دوآب که گلوله به عساکر عثمانی می‌انداخت مگر از اهل ایران نبود و قورخانه‌ای که به دست عساکر منصوره افتاده است همه‌اش مال ایران نیست. با این کلمات، بی‌طرفی، بیچاره و فلک‌زده اسلام را اغفال کرده و بعد از آن روسها را در مملکت خودتان راه داده هرچور استراحت آنها را تامین می‌نمائید.»

پیشروی سریع عثمانیان به سوی تبریز موجب تغییر تاکتیک ارتش روسیه شد. نظر به اینکه ارتش روسیه اشغال تبریز به وسیله ترکهای عثمانی را موقتی می‌دانست و اصولاً جبهه آذربایجان را جبهه‌ای فرعی تلقی می‌کرد که سرنوشت آن در حوادث و فراز و نشیبهای جبهه ساری قمیش تعیین می‌شد قرار شد موقتاً چنین نمایانده شود که روسها حاضرند خاک ایران را تخلیه کنند و آذربایجان را به حال خود بگذارند. وزیر مختار روس به اولیای امور دولت ایران بشارت داد که به علت بروز وضعیت جدید در میادین جنگ، روسها از تبریز به سوی جلفا عقب‌نشینی خواهند کرد. او بامسرت مستوفی و وزرای ایرانی را که ساده‌دلانه در دام کید آن اسلاو زیرک گرفتار شده بودند و می‌پنداشتند که نامه‌ها و مذاکرات ایشان در او کارگر افتاده است چنین دلخوش کرد که آن عده از قوای روسیه که از چهار سال قبل در شهر قزوین ساخلو مستقر کرده‌اند به سوی رشت و انزلی عقب خواهند نشست. البته این کار به شرطی است که عثمانیان از اشغال تبریز خودداری کنند. درباره خروج نیروهای روسیه از استرآباد و خراسان هم مواعیدی داده می‌شد.

نقطه نظر ستاد ارتش روسیه درست خلاف این اظهارات دروغین و بی‌اساس بود. روسها نه تنها خیال تخلیه خاک ایران را نداشتند بلکه تمرکز قوای بیشتر در جلفا، پیاده کردن نیروهای تازه‌نفس در انزلی، پیشروی آنان به سوی قزوین و تهران و در منگنه قراردادن نیروهای عثمانی موجود در آذربایجان، خطوط اساسی طرح استراتژیک ارتش روسیه در قفقاز را ترسیم می‌کرد.

اندیشه عمده دولت در تهران در این هنگام مذاکره با سفارتهای آلمان و عثمانی و جلوگیری از غارت اموال و اسناد و مدارک کنسولخانه‌های روس و انگلیس در تبریز بود که به نوبه خود گرفتاریهای تازه‌ای برای دولت ایجاد می‌کرد.

دولت سعی داشت روسها را از یک اقدام انتقامجویانه در تبریز، بمباران محلات شهر از خارج آن و نابودکردن اهالی تبریز بازدارد. احتمال داشت روسها این کار را انجام دهند و مردمان بی‌دفاعی را که به قتل می‌رسیدند نظامیان تازه‌وارد عثمانی قلمداد کنند.

در آن اوج شرارت و خشونت نظامیان روس، در دوران جنگ جهانی اول، این چنین اقدامی غیرمنتظره نمی نمود. از سوی دیگر احتمال داشت نظامیان عثمانی و عشایر حقوق بگیر آنان، به محض ورود، به غارت منازل و کشتار مردم پردازند. در این میان بعید نبود عده‌ای از اتباع خارجی مقیم شهر و ارامنه به هلاکت برسند. این نیز برای دولت مصیبت می آفرید. پس راه چاره آن بود که هم روسها و هم عثمانیان توافق کنند و با گسیل داشتن ولیعهد خواب‌آلود، چاق و مریض احوال - محمدحسن میرزا - به تبریز مخالفتی نورزند و به عنوان گارد محافظ او نیرویی نیز به تبریز اعزام شود که نظم و امنیت را در آن شهر و دیگر نواحی آذربایجان برقرار سازد. دولت در نظر داشت همزمان، در مشهد، مازندران، استرآباد، گیلان و قزوین نیز نیروهایی مستقر کند که جایگزین ساخلوهای روس در آن نواحی شوند. ولیعهد، در این هنگام، سنین جوانی را می‌گذراند. خلیقات سوء اخلاقیات زشتش، مانند دیگر شاهزادگان قاجار، اندک زمانی بعد بروز کرد که به حوادث ناخوشایندی منجر شد.

در آن سال سیاه ۱۲۹۳ شمسی، ولیعهد می‌توانست به عنوان سمبل حکومت مرکزی، وحدت و سکونی ظاهری ایجاد کند. از این رو وقتی دولت به وسیله سفیر کبیر خود در استانبول از وزیر امور خارجه ترکیه مواعیدی دریافت داشت که حکایت از آن می‌کرد که عثمانی‌ها در هیچ یک از امور داخلی آذربایجان حتی در امر گمرک مداخله نخواهند کرد و حاکمیت و استقلال ایران را محترم خواهند شمرد و هیچ نقطه سرحدی را به خاک خود ملحق نخواهند کرد، این مزده تأثیر خوشایند و عمیقی بخشید.

در هفته اول ژانویه، کنسول انگلیس و کنسول روسیه شهر تبریز را ترک گفتند. همزمان عده زیادی از اروپائیان و ارامنه شهر را ترک کردند. روز جمعه ۱۷ دی ماه ۱۲۹۳ (۸ ژانویه ۱۹۱۵ و ۲۱ صفر ۱۳۳۳ ق.) نیروهای سوارنظام، پیاده و توپخانه ترکیه عثمانی که تعداد کم آنان باعث شگفتی لتین و دیگر خارجیان مقیم تبریز شده بود، با دبدبه و کبکبه، وارد شهر تبریز شدند. تبریز در آن تاریخ نسبت به دیگر شهرهای ایران، یک شهر کاملاً پیشرفته محسوب می‌شد. بانکهای روس، انگلیس، آلمان، عثمانی چند کارخانه صنعتی آلمان و چندین کنسولگری در آنجا دایر بودند. اتباع کشورهای اروپایی چند دستگاه اتومبیل در اختیار داشتند که بین تبریز و جلفا و تبریز و مرز ترکیه در تردد بود. حتی اورلف سرکنسول رفتار مؤدبانه‌ای نسبت به آلمانی‌ها و دیگر اتباع دول اروپایی و ولو دول متخاصم داشت.

پتاک شرکت فرشیافی آلمانی در تبریز عده قابل ملاحظه‌ای از اروپائیان و حتی سوئدیها و سوئیسی‌ها را در خدمت داشت. عده‌ای بلژیکی شاغل در ادارات پست و



مالیه ایران نیز در تبریز ساکن بودند.

شعبه بانک شاهنشاهی انگلیس و شعبه بانک استقراضی روس در آن شهر از اولین اداراتی بودند که مورد هجوم سپاهیان عثمانی قرار گرفتند یک یتیم‌خانه در خوی، یک انجمن آلمانی مذهبی خیریه نسطوریان ایران در نزدیک اورمیه و شرکت آلمانی توی‌مان و هونک و آلفرد فوس در اورمیه دایر بودند.

اگراد شالیات زیادی درباره فزونی تعداد سپاهیان ترک و توپهای همراه آنان بر سر زبانها انداخته بودند. صحبت از ۱۰ هزار سرباز ترک، ۲۳ افسر آلمانی و ۳۷۰ دستگاه توپ می‌شد اما اینها درحقیقت دروغهای ملیحی بیش نبود. <sup>۷۲</sup> حضور عده‌ای از آزادیخواهان و مبارزین عصر مشروطه مانند حسین آقا فشنگچی و حاج میرزا آقا بلوری به همراهی نیروهای تازه‌وارد مردم شهر را خشنود و مطمئن می‌کرد که مزاحمتی از سوی عشایر و اگراد ایجاد نخواهند شد. مضاف به اینکه کنسول آمریکا و کنسول آلمان در تبریز، از طریق سفارتخانه‌های خود در تهران و استانبول، وساطت‌های لازم را کرده بودند و دولت عثمانی قول داده بود که ترکها امنیت شهر تبریز را تضمین کنند.

به هنگام ورود ارتش عثمانی، سردار رشید نایب‌الایاله، لیتن کنسول آلمان، کنسول آمریکا و عده‌ای از اهالی شهر از نیروهای تازه‌وارد استقبال کردند.

لیتن از مشاهده چندصد سرباز کرد سوار و پیاده با لباسهای سنتی که عده کمی اعراب و ترکها پیشاپیش آنان حرکت می‌کردند و فقط یک توپ برنوی بسیار طویل همراه داشتند که بار الاغ کوچکی شده بود به شگفت افتاد.

در همان روز شهرهای ارومیه و سلماس به وسیله عثمانیها اشغال شد.

مردم شهر که طی سالهای ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۳ شمسی، یعنی از زمان ورود سپاهیان روسیه به شهر تبریز تا آن تاریخ، سایه شوم و سنگین ارتش تزار را بر سر خود حس کرده بودند استقبال گرمی از نیروهای عثمانی به عمل آوردند.

مقدم احمد مختار، دبیر دوم سابق سفارت عثمانی در تهران، فرمانده سوارنظام ترکیه، به گرمی و شور و هیجان فراوان گرامی داشته شد. برای ایجاد تفاهم بین اروپاییان مقیم شهر، مقامات حاکمه شهر و نیروهای تازه‌وارد، کنسول آمریکا که وظیفه دشوار حمایت از کنسولخانه‌های روس، انگلیس و فرانسه را عهده‌دار بود ضیافتی به شام ترتیب داد. عده‌ای از مقامات شهر از جمله سردار رشید، لیتن کنسول آلمان و تنی چند از فرماندهان ارتش عثمانی در این میهمانی حضور داشتند. لیتن نیز با تشریفات خاص در کنسولگری آلمان مستقر شد و پرچم عقاب امپراتوری از نو به اهتزاز درآمد.

کنسولخانه‌های آلمان، اتریش و شهیندرخانه عثمانی مجدداً گشایش یافت و

صحبت از آن می شد که برای حفاظت شهر عده‌ای ژاندارم از تهران خواسته شود. لیتن تحت تأثیر دو احساس مختلف قرار داشت، تحسین و تأثیر عمیق. او گروه کوچکی از مردان مصمم را که لشگریان روسیه را با آن همه تجهیزات به عقب‌نشینی واداشته بودند تحسین می کرد. تمام سکنه آن ایالت با نفرت شدید خود از روسها با هم همدست شده بود که هر یک به سهم خود به اجرای آن بلوف بزرگ کمک کنند. آن استراق‌سمعهای تلفنی، تلگرافهایی که بی‌محابا ارسال می شد. اظهارات زندانیان یا کسانی که خود را تسلیم کرده بودند و آن اغراق‌گویی‌ها در مورد تعداد نیروهای قشون عثمانی باعث سردرگم شدن و وحشت روسها شده و آنان را به فرار واداشته بود. لیتن ملت ایران را تحسین می کرد که چنان کاری را بدان خوبی انجام داده بود.

از سوی دیگر تعداد کم سپاهیان ترک و کرد و داوطلبان ایرانی و بی‌انضباطی داوطلبان شبه‌نظامی و مراجعت روسها باعث تأثر و نگرانی لیتن می شد. عکس‌العمل فوری مردم تبریز نسبت به عقب‌نشینی روسها و ورود عثمانیها، درحمله به آنچه که از شجاع‌الدوله باقی مانده بود ظاهر شد. مردم تحت تأثیر برانگیخته شدن خشم و تنفرشان، خانه شجاع‌الدوله را در نعمت آباد به آتش کشیدند. انزجار مردم از روسها به حدی بود که کنسولخانه روسی نیز از این موج تنفر برکنار نماند و در آتش سوخت. چند روز بعد شهر تبریز وضعیت عادی خود را بازیافت. به زودی نیروهای عقبه عثمانی نیز وارد شهر شدند و ستاد ارتش (ارکان حرب) در مرکز شهر دایر شد. رفتار ایرانیان با ترکها بسیار دوستانه و درعین حال توأم با ترس بود. اعدام حاکم ساوجبلاغ و بانه و دیگران که در روزهای پس از تصرف تبریز رخ داد ایرانیان را کمی مرعوب و محتاط کرده بود. ترکها مخالفان خود را بی‌محابا تیرباران می کردند.

در طول تاریخ، ترکهای عثمانی هرگز نتوانسته بودند در استان آذربایجان موفقیتی از نظر جلب ایرانیان ترک زبان کسب کنند. در جنگهای دوران صفویه، تبریز بارها در برابر عثمانیها مقاومت کرد و اگر هم به دست سپاهیان ترک افتاد مدت اشغال شهر بسیار کوتاه بود. از جمله سلطان سلیم پس از فتح چالدران در سال ۹۱۷ هـ.ق. و ورود به تبریز نتوانست بیش از ۶ روز در آن شهر اقامت کند و ناچار به تخلیه شهر و عزیمت به عثمانی شد.<sup>۷۹</sup>

در دوران شاه عباس نیز، آن چنان که از تاریخهای معتبر عصر صفوی برمی آید، تبریز علی‌رغم هجده سال اشغال به وسیله عثمانیها هرگز رنگ و ظاهر یک شهر عثمانی

را نگرفت و مردم آن که مظهر کامل ایرانیگری هستند پس از هجده سال که شاه عباس و ارتش او وارد آن شهر شدند همچنان ایرانی باقی مانده بودند و عده‌ای هم که به اجبار به عثمانی کوچ داده شدند. ویژگیهای ایرانی خود را حفظ کردند و فرهنگ و ادبیات و لغات فارسی را در عثمانی اشاعه دادند.

در دوره شاه سلطان حسین و سقوط اصفهان به دست افغانها، عثمانیها بار دیگر فرصتی به دست آوردند و غرب ایران و به خصوص ایالت آذربایجان را اشغال کردند و تنها پس از شکستهای متوالی و سهمگین از نادرشاه این قسمت را تخلیه کردند. طی سه قرن - از ۱۷۰۰ تا ۱۹۰۰ میلادی - ترکهای عثمانی موفقیتی در آذربایجان به دست نیاوردند و امروز حتی تاریخ نامی را که آنان در دوران ۱۸ سال اشغال آذربایجان در زمان شاه محمد صفوی و شاه عباس اول بر آذربایجان و شهرهای مختلف آن ایالت گذارده بودند به یاد نمی‌آورد. نیز می‌دانیم که ایران عصر قاجاری حتی پس از شکستهای خونین و کوبنده‌ای که عباس میرزا و ارتش ایران از روسها خوردند در یک نوبت که عثمانیها اقداماتی علیه ایران انجام دادند شکست فاحش به نیروهای عثمانی وارد آورد و محمد علی دولتشاه، یکی از پسران فتحعلی شاه (پسر ارشد او) و حکمران کرمانشاهان و غرب ایران، مسافرات بعیدی در خاک عثمانی پیشروی کرد.

علت استقبال گرم تبریزیان از نیروهای عثمانی، در سال ۱۲۹۳ شمسی، همان‌گونه که مستوفی رئیس‌الوزراء به درستی پیش‌بینی کرده بود عکس‌العمل چند سال اشغال آذربایجان به وسیله روسها و رفتار خشن و نامردمی و قساوت قلب و مردم‌آزاری آنان بود که به غلیان احساسات عمومی مردم آذربایجان به نفع عثمانیان انجامید.

همان‌گونه که مستوفی اشاره کرده بود هر جا که بیگانگان حضور نداشتند از هیجانها و احساسات ضدروسی و انگلیسی خبری نبود و هر جا که مردم به چشم خود شاهد مظاهر اسارتبار حضور نظامیان بیگانه بودند ماده برای قیام و اقدام قهریه مستعد بود.<sup>۸۱</sup>

از لحظه ورود عثمانیها به شهر، شایعاتی مبنی بر بمباران تبریز به وسیله توپخانه دوربرد روسیه که در آجی نیم‌فرسنگی شهر مستقر بود انتشار یافت. دولت سعی داشت، ضمن حفظ کنسولخانه‌های روس و انگلیس و بانکهای شاهی و استقراضی، جلوی بمباران شهر را بگیرد.

در حالی که در تهران مذاکره بین وزیر امور خارجه، وزیر مختار آمریکا (به عنوان میانجی) و وزیر مختار روسیه ادامه داشت، روسها به سوی جلفا عقب‌نشینی کردند. نیروهای عثمانی پس از اشغال کامل شهر تبریز، خط‌آهن در دست احداث روسها را تا

مرند اشغال کردند. بنا به گفته یکی از اتباع روس که مدتی بعد به عنوان سرمهندس مأمور احداث این راه آهن منصوب شد، دولت روسیه با پیش آمدن عثمانیها به کلیه کارمندان تبعه خود که در راه آهن جلفا- تبریز کار می کردند دستور داد به روسیه بازگردند.

«خاطرات اشغال آذربایجان از طرف نیروی عثمانی تلخ بوده و راه آهن و کشتیرانی دریاچه ارومیه لطمات شدید از دوران این اشغال تحمل نمود. لشکریان ترک به هیچ کس و به هیچ چیز ابقاء نمی کردند. مردم را غارت و خانه هایشان را خراب می نمودند. و آنچه را که موفق به غارت نمی شدند طعمه حریق می ساختند چنانچه فایقه های دریاچه ارومیه را منهدم (کرده) آنچه که از اثاثیه آن را توانستند به یغما برده و بقیه را سوزانیدند. به نحوی که پس از عقب نشینی قوای ترک از اموال منقول و غیرمنقول چیزی برای استفاده راه آهن باقی نبود و اداره راه آهن برای مرمت خرابیهای وارده حتی بیل و کلنگ نداشت.»<sup>۸۷</sup>

طلیعه دوران کوتاه استقرار نیروهای عثمانی در تبریز با اقداماتی از جمله گماردن دو مأمور برای سانسور کلیه تلگرافات وارده و صادره از سوی رئیس ارکان حرب عثمانی و اجازه مخابره و ارسال به شرط امضای مأمورین، بسیار شوم می نمود.

این دوران کوتاه به سه هفته نرسید و با شکست ارتش ترکیه در ساری قمیش و پیشروی مجدد روسها به سوی تبریز، نیروهای عثمانی ناچار به تخلیه شهر و عقب نشینی به سوی باختر شدند.

آنچه که در جریان پیشروی ترکها به سوی شهرهای آذربایجان به شدت مایه تکدر ایرانیان شد، این بود که وقتی دو تن از افسران عثمانی - جودت بیگ والی وان و رشید بیگ والی چرکس - به شهر ارومیه وارد شدند اظهار داشتند این شهر را به نام دولت عثمانی تصرف می کنند. واکنش ایرانیان نسبت به این اظهارات خشم و خروش چریکهای ایرانی بود که بالغ بر دو هزار تن بودند و از نیروهای عثمانی جدا شده بودند. البته طولی نکشید که ترکها نیز با نزدیک شدن مجدد روسها، شهر ارومیه را هم تخلیه کردند.

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## فصل دهم

### عملیات سوارنظام روس در آذربایجان و مقدمات بسته شدن قرارداد ۱۹۱۵

#### پیشروی نیروهای روسیه در آذربایجان و اشغال مجدد تبریز

در مرداد ماه ۱۲۹۳ ش. (اوت ۱۹۱۴)، ارتش روسیه خود را برای جنگ و تعرض در ایران و آسیای صغیر (ترکیه آسیا) آماده کرده و به منظور درگیری احتمالی با ترکها، یگانهایی را فراهم آورده بود.

در بدو جنگ، بنابه نوشته تاریخنگار شوروی میروشینکف، دو سپاه و پنج لشکر قزاق از قفقاز به جبهه اروپا اعزام شدند و قریب یکصد گردان و یکصد و چهل و سه اسکادران سوارنظام که در زبان روسی سوتینا (Sotnia) خوانده می شدند با ۳۰۰ آتشبار در قفقاز باقی ماندند. در مرداد ماه، ارتش جدید قفقاز تشکیل شد که مرکب بود از ۱۵۰ گردان، ۱۷۵ اسکادران (سوتینا) ۱۲ گروهان مهندس، ۳۵۰ عراده توپ صحرائی و پنج گردان توپخانه.

طی ماههای نوامبر و دسامبر ۱۹۱۴ (آبان و آذر سال ۱۲۹۳ ه.ش.) ارتش روسیه از راه قفقاز وارد خاک عثمانی شد و به سوی شهر ارضروم (ارزنه الروم) پیشروی کرد. ترکها متقابلاً بندر باطوم را اشغال کردند. در این هنگام نیروهای روسی مقیم آذربایجان غربی شامل نه گردان پیاده و ۲۸۰۰ سوار بودند. ستاد ارتش قفقاز با گسیل داشتن نیروهای تازه ای این قوا را تقویت می کرد.

کمتر از سه هفته بعد، روشن شدن نتایج جنگ ساری قمیش، سرنوشت شهر تبریز و جبهه آذربایجان را تغییر داد. جنگی که از نیمه دسامبر ۱۹۱۴ (آذرماه ۱۲۹۳) تا پایان ژانویه ۱۹۱۵ (اوایل بهمن ماه همان سال) به طول انجامیده بود سرانجام به شکست خونین و همه جانبه ارتش عثمانی پایان یافت. از ۹۰ هزار تن سپاهیان ارتش سوم ترک، ۷۰ هزار تن بر زمین هلاک افتادند. اثرات وحشتبار این شکست طوری در ترکها مؤثر افتاد که واحدهای مقیم تبریز پس از یک درگیری کوچک در صوفیان با نیروهای

تازه نفس و از راه رسیده روسیه، تبریز را تخلیه کردند و به سوی اوطان خود در ترکیه بازگشتند. همزمان، یکانهایی از ارتش ترکیه مستقر در بین‌النهرین به آناتولی احضار شدند. انگلیسیها هم، در جبهه جنوب غربی ایران، از مزاحمت یکانهای ترک که در نزدیکی اهواز بودند نجات یافتند و توانستند عمده قوای خود را متوجه شبه جزیره گالیپولی کنند.

انگلیسیها، برای نخستین بار، دچار این نگرانی شدند که احتمال دارد روسها موفق شوند شهر استانبول را تسخیر کنند و با رسیدن نخستین سرباز روس به آن شهر کهن ۲۰۰۰ ساله، بغازها برای همیشه به تملک روسیه درآید.

واحدهایی از روسیه که در مرند موضع گرفته بودند پس از حدود سه هفته به نزدیکی تبریز رسیدند. ژنرال چرنوزوبف، فرمانده سابق قزاقخانه ایران، پیشاپیش نیروهای روس در صوفیان و سوزالان، واحدهای عثمانی و مجاهدین ایرانی همراه آنان را تارو مار کرد. درحالی که عده‌ای از ایل سالاران حقوق‌بگیر روسیه مانند صمصام‌السلطنه چاردولی، دستجات متواری و پراکنده عثمانی و ایرانیان هوادار آنان را قلع و قمع می‌کردند روسها، با سرعت، رهسپار تبریز شدند و روز ۲۵ دی ماه، بار دیگر، شهر به تصرف آنان درآمد.

رفتار روسها در تبریز همانند گذشته خشونت‌آمیز، آمرانه و اهانت‌بار بود اما علی‌رغم تسلط یافتنشان بر شهر هیچ‌گونه نشانه‌ای از تثبیت اوضاع به چشم نمی‌خورد. احتمال بازگشت ترکها بسیار زیاد بود. عثمانیها در ساوجبلاغ گرد آمده منتظر فرصت بودند. روسها عشایر و ایلاتی چند را به اتفاق فداییان ارمنی برای سرکوب ترکها و عشایر ایرانی پیوسته به اطراف آنان گسیل می‌داشتند.

در یکم بهمن ماه (۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ ه.ق.) وزیر مختار ایران در پتروگراد به وزارت خارجه اطلاع داد که چند روز است مطبوعات روسیه گزارشهایی مبنی بر خصوصیت و اتحاد خیالی ایران و عثمانی و مساعدت کابینه دولت به عثمانی انتشار می‌دهند و این شایعه را منتشر می‌کنند که ورود عثمانیان به تبریز با رضایت خاطر دولت ایران انجام شده بود.

مفخم‌الدوله، وزیر مختار، ضمناً خاطر نشان می‌کرد که اداره رسوم مطبوعات (سانسور مطبوعات) روسیه از نشر تکذیب بعضی از مندرجات جراید که از سوی سفارت رسماً نوشته می‌شود طفره می‌رود.<sup>۴</sup>

در پاسخ این تلگرام، علاء‌السلطنه، وزیر امور خارجه، خبر موافقت ایران با عثمانی را که در مطبوعات روسیه انتشار یافته بود بی‌اساس و درخور تکذیب دانست.

وزیر خارجه بر این مسأله تأکید کرد که در صورتی که قشون عثمانی در میان دو آب با متجاوز از چهار هزار نفر قشون شجاع الدوله که قسمت عمده آن قشون منظم بوده طرف می شوند و شجاع الدوله آن طور شکست می خورد، بعد از آنکه همان قوه با عده زیادتری به طرف تبریز سرازیر شد دولت ایران با چه قوه ای می توانست از آنها جلوگیری کند؟

علاء السلطنه خاطر نشان می کرد که مخالفت دولت روسیه با تشکیل قوای نظامی آذربایجان، انحلال بریگاد قزاق آذربایجان - که با مخارج زیاد تشکیل شده بود - به دست رئیس بریگاد قزاق و خودداری قشون روسیه از تخلیه قوای آذربایجان، علل اساسی پیشروی عثمانیها در خاک آذربایجان بوده است.

«مع التأسف اولیای امور روسیه به اطمینان قول چند نفر قنصل مفرض که برای اجرای اغراض شخصی می خواهند قشون در ایران متوقف باشد، ابداً رعایت احساسات دوستانه ایران را نمی خواهند بکنند.»

بدین سان ایالت آذربایجان زیر چکمه بیگانگان لگدکوب می شد و شهرهای آن دست به دست می گشت. مردم ستم دیده آذربایجان، به ویژه تبریزیان، که پیش از آغاز جنگ جهانی سالها زیر چکمه روسها و در چنگال خون آلود صمدخان شجاع الدوله، عامل مزدور و جنایتکار شقی بودند به تصور خود با آغاز جنگ جهانی حیات تازه ای یافتند و با پیشروی نیروهای عثمانی امید رهایی از چنگال استبداد و استعمار روس در آنان ایجاد شده بود، هرچه از تاریخ آغاز جنگ می گذشت امیدهایشان بیشتر به یاس و حرمان می گرایید.

میان گفته های شیرین و وعده های نجات بخش عثمانیان و داعیه های اسلام خواهی آنان با عمل، تفاوت بسیار وجود داشت. عثمانیها، از لحظه ورود به آذربایجان، به آزار و ایدای اقلیتهای ارمنی و آسوری پرداختند. آنان کردهای آذربایجان غربی را به کشتار آرامنه و آسوریان ترغیب می کردند و متقابلاً میسیونرهای مذهبی فرانسوی و آمریکایی، آسوریان و آرامنه را به جنگ صلیبی با مسلمانان فرا می خواندند. از این ماجرا فتنه و کشتار بسیار برخاسته بود.

### ارمنی کشی ترکها در ایران و پیامدهای شوم آن

ارمنی کشی ترکهای عثمانی که در طول چهار دهه آخر قرن نوزدهم میلادی و چهارده سال ابتدای قرن بیستم هرچندگاه تکرار می شد و فجایع و مصائب بزرگ می آفرید معلول علتی بود که به پیشینه و تاریخ خاک عثمانی و کشاکشهای ترکها و مسیحیان آن سرزمین مرتبط می شد و در ایران از آن گونه تعصبات و جنگها و اختلافات



اثری نبود.

در تاریخ ایران سابقه تعقیب و آزار اقلیتهای مذهبی به وسیله ایرانیان کمتر مشاهده شده است و احترام ایرانیان مسلمان به کتب آسمانی نظیر تورات و انجیل و اهل کتاب دانستن یهودیان و زرتشتیان و مسیحیان باعث شده که اقلیتهای مذهبی با ایرانیان غیرمسلمان در انجام آیین و سنن معتقدات دینی خود با اشکال و مزاحمت مواجه نباشند. اقلیتهای ارمنی و آسوری ایران در آذربایجان و سایر نواحی ایران، تا لحظه تهاجم بیگانگان به ایران، از چنین وضعیتی برخوردار بودند.

عده زیادی از ارامنه و آسوریان، طی قرنهای در دهها قریه و آبادی حول و جوش ارومیه به زندگی راحت و بدون دغدغه ادامه داده و از راه کشاورزی و دامپروری و تولید لبنیات و صدور پوست و چرم احشام روزگار می گذرانند.

دو قصبه اصلی محل سکناى ارامنه در سال ۱۲۹۳ شمسی هفتوان و کله سر و قصبه مهم آسوری نشین خسروآباد بوده است.

بنابه آنچه آندرانیک هویان، در مقاله‌ای زیر عنوان «قره کلیسا»<sup>۶</sup> می نویسد یکی از مهم ترین اماکن مقدسه ارامنه موسوم به کلیسای قاتووس یا قره کلیسا در جنوب شهر ماکو، پانزده کیلومتری شمال شرقی سیه چشمه و هفت کیلومتری شمال راه سیه چشمه به قره ضیاءالدین در آذربایجان باختری قرار دارد. و معروف است که در این کلیسا یکی از دوازده شاگرد حضرت مسیح (ع) مدفون است.

کلیسا در دشتی پهناور که کوههای بلند اطراف آن را گرفته اند به شکلی با ابهت و تماشایی بنا شده است در حالی که شاهد گذشت دهها قرن می باشد.

گذشته از قره کلیسا، کلیساهای دیگری در آذربایجان باختری، از دیرباز، بنا شده که مورد احترام و زیارت ارمنیان است. در آذربایجان باختری، غیر از مسلمانان شیعه، عده‌ای از یهودیان و کلدانیان یا آسوریان و ارامنه زندگی می کنند. گرچه بر اثر حوادث سهمگین تاریخی و تطاول و قتل عامهای موحش اقوام بیگانه، عده زیادی از اقلیتهای مذهبی یا ایرانیان مسیحی، این مناطق را که در معرض عبور و تجاوز بیگانگان بوده ترک گفته و به نواحی دیگری در داخل و خارج کشور رفته اند اما هنوز هم عده قابل ملاحظه‌ای از اینان موطن خود را ترک نکرده اند و در کنار چندین کلیسا و صومعه و دیر مهم و معتبر این مناطق زندگی می کنند. همه ساله در فصل بهار و تابستان، عده کثیری از ارامنه برای زیارت این اماکن به آذربایجان باختری روی می آورند. مجموعه‌ای از فرامین و دسترهای سلاطین قدیم ایران، از ایلخانان گرفته تا پادشاهان صفوی و نادرشاه و قاجاریان، در بعضی از این کلیساها نگاهداری می شود.<sup>۸</sup>

در آغاز دوران جنگ جهانی اول حدود سی و پنج هزار تن از ارامنه در سی قریه اطراف ارومیه سکنا داشتند. عده زیادی از یهودیان و کلدانها نیز در قراء پیرامون شهر زندگی می کردند. عده کلدانیان یا آسوریان به ۳۰۰۰ تن می رسید. عده ای از همکیشان آنان تحت لوای دولت عثمانی در بین النهرین زندگی می کردند و گاهی به ایران مهاجرت کرده به خویشاوندان خود می پیوستند.

در قریه هفتوان - مرکز ارامنه - ۴۴۰ خانوار و در قریه خسروآباد - مرکز آسوریان - ۴۰۰ خانوار کلدانی سکونت داشتند.<sup>۱۰</sup> ارامنه و آسوریان آذربایجان از نظر فرهنگی سطوح خوبی را حائز بودند و اغلب سواد خواندن و نوشتن به زبانهای خود را داشتند. رشد فرهنگی ارامنه و آسوریان در آن حد بود که از اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار چاپخانه ای برای چاپ کتابهای مذهبی خود در ارومیه تأسیس کرده بودند و یکی از نخستین روزنامه های چاپ ایران موسوم به «نور» به زبان سریانی در ارومیه انتشار می یافت.

اختلاف اجتماعی مهمی میان ایرانیان مسلمان و آسوریان و ارامنه دیده نمی شد. ایرانیان شیعه، بنا به رهنمودهای مذهبی خود که اهل کتاب را در حفظ سنن و شعائر مذهبی خود محترم می دارند و حضرت مسیح (ع) را یکی از پیامبران اولی العزم و برحق می شمارند، مزاحمتی برای آسوریان و ارامنه ایجاد نمی کردند و تاجر ارمنی و آسوری در کنار تاجر مسلمان و کشاورز ارمنی و آسوری دوشادوش زارع شیعه به کار و کسب خود اشتغال داشتند.

در ترکیه عثمانی، حالتی کاملاً متضاد با این شیوه زندگی مسالمت آمیز حاکم بود. تعصبات شدید نژادی که از سوی جمعیت «اتفاق و ترقی» دامن زده می شد، زندگی بر ارمنیان را دشوار کرده بود. ارمنیان نیز به داعیه استقلال ارمنیان کوشیده مزاحمتهایی برای ترکها فراهم می آوردند.

عصر سلطان عبدالحمید دوم عصر سرکوب، کشتار، تعقیب و نابود کردن ارامنه بود. سلطان عبدالحمید که از قرابتهای مذهبی ارمنیان و روسها واهمه داشت، به دفعات، دستور تفرقه، کوچ دادن و نابود کردن ارامنه را صادر کرد. اقدامات ارمنیان استقلال طلب که در پاریس و دیگر شهرهای اروپا مستقر بودند، حمایت تزاران روس از ارامنه، حوادث و درگیریهایی که بین مسلمانان و ارمنیان روی می داد، انباشته شدن ثروت های هنگفت ناشی از کار و کوشش در نزد تجار و ارباب صنایع ارمنی، روی هم رفته محیط را برای ادامه زندگی بی سر و صدای آنان در ترکیه عثمانی غیرممکن می کرد.

ارامنه، تا قبل از دوران سلطنت سلطان عبدالحمید دوم، در سالهای ۱۸۶۰

میلادی (۱۲۳۹ شمسی و ۱۸۷۶ میلادی ۱۲۵۵ شمسی) دوبار قتل عام شدند. در دوره سلطنت سلطان عبدالحمید - ۱۸۷۵ (۱۲۹۲ ه.ق.) تا ۱۹۰۸ (۱۲۸۷ ه.ق.) - یازده بار دیگر ارامنه در لبنان، بلغارستان، با یزید، آلاشگرد، اسکندریه، ساسون، ارمنستان غربی، استانبول، مقدونیه سیلیس (ادانا) هدف انتقامجویی و کشتار عوامل و ایادی دارو دسته افراطی حاکم بر عثمانی واقع شدند.

آخرین قتل عام ارامنه در سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۸۸ شمسی) انجام شد و این به دوران سلطنت سلطان محمد خامس جانشین سلطان عبدالحمید و قدرت و تفوق خودکامه و غیرقابل نظارت و تحدید زعمای حزب «اتفاق و ترقی» بود. دولت آلمان در برابر کشتار ارامنه عثمانی روش سکوت و مماشات پیشه کرده اقدامی در بازداشتن رهبران حزب «اتفاق و ترقی» از این کشتارهای وحشیانه انجام نمی داد.

عملیات ضد عثمانی کمیته‌های انقلابی هینچاک و داشناکسوتیون که از دوران سلطان عبدالحمید دوم آغاز شده و پس از یک وقفه کوتاه و مشاهده افکار و تعصبات نژادی ترکهای جوان ادامه یافته بود، دستاویزهای لازم را به رهبران حزب «اتفاق و ترقی» داد.

ترکهای جوان با عقاید افراطی شوونیستی و نژادپرستانه و به منظور از میان برداشتن داعیه‌های استقلال ارمنستان که میان ترکیه آناتولی و آذربایجان ایران و قفقاز به صورت مانع و رادعی جلوه می کرد، مصمم به قتل عام و نابودی قطعی ارامنه شدند. از بخت بد ایرانیان ارمنی، ترکهایی که به صورت دستجات منظم نظامی یا گروههای شبه نظامی چریک کرد به آذربایجان آمدند دارای این چنین مقاصد و نظرات کین توزانه‌ای نسبت به ارامنه بودند و با اینکه ارامنه ایران کمترین تقصیری در حوادث داخلی ترکیه عثمانی نداشتند، تازه واردان آنان را هم مشمول امریه انهدام نژاد ارمنی دانسته شروع به قتل عام آنان کردند. شاید موقعیت جغرافیایی محل اسکان ارامنه عثمانی که در قسمت شرقی آسیای صغیر و در قسمت علیای رودهای فرات و دجله از سمت مغرب و جنوب و مرزهای روسیه و ایران از جانب شمال و مشرق زندگی می کردند باعث بروز این بلیه شد و ارامنه ایران نیز که اتباع کشور دیگری بودند و قرنهای در کنار مسلمانان به مسالمت و خوشی و آرامش زندگی کرده بودند، دستخوش این انتقامجویی کورکورانه شدند.

برای نخستین بار تعدادی از روستاهای آذربایجان غربی در روز ۸ آبان ۱۲۹۳ به وسیله کردهای عثمانی و ایرانی که تفکیک تابعیت آنان پیوسته دشوار بوده است،

تاراج و مردمان آن - چه مسیحی و چه مسلمان - قتل عام شدند. متعاقباً روسها ستونهایی از سواران خود را برای تاراندن کردها اعزام داشتند.

چون در این زمان عده‌ای از ارامنه مقیم ترکیه در حال فرار و مهاجرت به سوی خاک روسیه و سرزمین ارمنستان بودند، گروههای قابل توجهی از ارمنیان در جنوب ایروان و مجاور مرز ایران به وسیله روسها اسکان داده شدند و در میان عده‌ای از جوانان نیرومند آنان اسلحه توزیع شده و برای همکاری با نیروهای روسیه و ممانعت از پیشروی سپاهیان ترک و اکراد ایران به آذربایجان اعزام گردیدند. آمدن این ارمنیان به آذربایجان و کشتار عده‌ای از مردم قصبات مسلمان‌نشین، آتش فتنه را مشتعل کرد. نویسنده تاریخ هجده ساله آذربایجان به نقل از امیرحشمت نیساری یکی از آزادیخواهان آذربایجان که در کشاکش حوادث دوران مشروطه و پیکار با روسها و مزدوران ایرانی آنان به استانبول مهاجرت کرده و اکنون با سپاهیان عثمانی به میهن بازگشته بود می‌نگارد:

«من با همراهان خودمان که حاج میرزا آقا بلوری و میرزا نورالله خان یکانی و هاشم خان و نصرت‌الله خان و فارس‌الملک و دیگران تا دویست تن بودند به رواندوز رسیدیم و چون می‌خواستیم به روسیان شبیخون زنیم. شبانه از مرز بازرگان به خاک ایران درآمدیم و به سر روسیان تاختیم و در چنگی که روداد روسیان شکست خوردند و پس نشستند. در اینجا بود که دسته‌های بزرگی از کردان به ما پیوستند و شماره ما بسیار شد و ما دوباره روسیان را دنبال کردیم و در مواه بار دیگر جنگ رخ داد و روسیان در شبانه‌روز ایستادگی نمودند و از دو سو بسیاری کشته گردید. در اینجا نیز ما فیروز درآمدیم و روسیان پس نشستند. در مواه آسوریان و ارمنیان، مسلمانان را کشتار کرده بر بچه‌ها و زنها نیز نبخشوده بودند. و نمایش بس دلگدازی پدیدار بود. از اینجا ما نیز گفتیم هر که را از آنان پیدا کردیم زنده نگذاریم.»

روسها، ابتدا با گسیل داشتن فداییان ارمنی و آسوری به آزار و اذیای مردم آذربایجان پرداختند و دشمنی اکراد و مسلمانان را برانگیختند. سابقه خصومت ارامنه و مسلمانان باکو به سال ۱۹۰۴ میلادی می‌رسید که طی کشتار بزرگ و خونینی، هزاران تن از مسلمانان و ارامنه آن شهر نفت‌خیز به دست یکدیگر به قتل رسیدند. در این هنگام، بین ارامنه و مسلمانان ایران سابقه نفار و اختلافی نبود و به همین علت اقدامات فداییان ارمنی و آسوری عجیب می‌نمود.

در روز یازدهم دی ماه ۱۲۹۳ که نظامیان روس ارومیه را ترک گفتند عده‌ای قریب به ده هزار تن از مسیحیان ارومیه در خود شهر مأوا گزیده بودند و تعداد زیادی نیز از آبادیهای اطراف و به خاطر مزاحمت کردها به شهر پناه آورده بودند. عده‌ای از این جماعت با پای پیاده، همراه نظامیان روس، از شهر خارج شدند.

به علت سرمای بیش از حد هوا و برف و یخبندان، عده زیادی از زنان و کودکان

ارمنی و آسوری در بیابانهای اطراف شهر به هلاکت رسیدند اما ترس از ورود ترکها و کردها مانع از آن بود که این عده از فراریان به شهر بازگردند.

انگیزه روی آوردن عده زیادی از مسیحیان اطراف شهر به ارومیه به آن علت بود که ارومیه قرارگاه چند هیأت مذهبی اروپایی بود و تصور می رفت که خانه میسیون مذهبی فرانسه و بیمارستان آمریکایی شهر از تعرض عثمانیان و اکراد مصون بماند.

علی رغم روی آوردن اغلب مردم مسیحی اطراف ارومیه به شهر در ماههای اولیه جنگ، اهالی در قریه گوگ تپه و گل پاشان در خانه ها و روستاهای خود باقی ماندند و امید داشتند از راه مذاکره یا مقاومت، مهاجمین را از ایجاد مزاحمت بازدارند.

در روز ۱۴ دی ماه ۱۲۹۳، بیش از سی هزار تن از دستجات عثمانی و کردهای عثمانی و محلی وارد شهر ارومیه شدند و طولی نکشید که مناظر موحشی از تعرض و غارت و آدمکشی در خیابانها و کوچه های شهر دیده شد و مهاجمین به تجاوز به جان و مال و ناموس مردم و چپاول خانه ها پرداختند. با ورود رشیدیگ، سرفرمانده ترک، و سپاهیان از شدت چپاول و مزاحمت اکراد کاسته شد و در شهر شایع شد که رشیدیگ عده ای از اشرار را که به خانه ها وارد می شدند و اموال مردم را می ربودند تیرباران کرده است. اما طولی نکشید که او، برای نبرد با روسها که در سلماس موضع گرفته بودند، رهسپار سلماس شد و بار دیگر نظامیان افراطی و دستجات چریک نامنظم و غارتگر، جان و مال و ناموس مردم را مورد تعرض قرار دادند.

در این هنگام نوری بیگ و راغب بیگ، دو تن از فرماندهان افراطی خوی عثمانی، زمام امور شهر را به دست گرفتند. این دو، نه تنها از تطاول اموال مردم جلوگیری نمی کردند بلکه در این اقدامات مشوق اشرار هم بودند.

طی روزهای آخر دی ماه و در طول بهمن ماه، این رویدادها در ارومیه ادامه داشت. آزار ارامنه و آسوریان روستاهای مسیحی نشین پیرامون شهر از چند روز بعد از اشغال ارومیه آغاز شد و نخستین محلی که قرعه مرگ به نام آن اصابت کرد قریه گوگ تپه بود که به وسیله اکراد محاصره شد.

این قریه دو هزار تن سکنه داشت و عده ای از مردان آن مسلح به تفنگ بودند که با فرستادن زنان و کودکان خود به کلیسا اسلحه به دست گرفتند و به دفاع پرداختند. هنگامی که جنگ تن به تن در حال آغاز شدن بود دکتر پاکارد، پزشک آمریکایی بیمارستان و میسیون مذهبی تبریز به محل آمد و وساطت کرد و با گرفتن اسلحه از مسیحیان آنان را به ارومیه آورد و در محل میسیون مذهبی فرانسه جا داد.

در روز دوم اسفند ماه (۲۲ فوریه)، نظامیان عثمانی ناگهان خانه هیأت مذهبی

فرانسه را محاصره کردند و عده‌ای از ایشان وارد آنجا شده شصت تن از رهبران و افراد سرشناس و متقین اقلیت آسوری را بیرون کردند و به خارج شهر بردند. شب هنگام صدای رگبار گلوله‌هایی چند بلند شد و خبر رسید که عثمانیان ۵۹ تن از این عده را تیرباران کرده‌اند و فقط یکی از آنان جان سالم به در برده است.

در چهارم اسفند ماه (۲۴ فوریه) قوچعلی خان، یکی از اشرار محلی، با اغتنام فرصت از رویدادهای ناشی از جنگ، گروهی از تفنگداران خود را به محاصره قریه مسیحی نشین گلپاشان گمارد و از مردم دهکده درخواست کرد مبلغ پانزده هزار تومان به عنوان باج پردازند. او وارد دهکده شد و پس از خوردن و آشامیدن به آزار مردم پرداخت.

عثمانیها به مردم این قریه امان‌نامه داده و چند سرباز عثمانی به عنوان محافظ در این قریه اقامت گزیده بودند، اما قوچعلی خان امان‌نامه را نپذیرفت و سربازان عثمانی را که تصور می‌رود قبلاً به وسیله فرماندهان خود از مایه‌ها آگاه شده بودند از قریه اخراج کرد. آنگاه ناگهان اشرار به خانه‌های آنجا هجوم بردند و ۴۵ تن از اهالی را دستگیر کردند.

سرنوشت شومی در انتظار مردمی بود که به خارج قریه منتقل شده بودند. همان شب همه آنان را تیرباران کردند و این مقدمه تیربارانهای بعدی بود.

رفتار عثمانیها با ارامنه ایران باعث رنجیدگی خاطر همه ایرانیان، به‌ویژه مسلمانان، شده بود زیرا ارامنه در ماجراهای قیام علیه محمدعلی شاه جانفشانیها کرده بودند و مردم تبریز هنوز خاطره جانگداز پتروس خان ارمنی، رئیس اداره ثلاث (اداره مالیات تریاک و مشروبات و توتون) را به یاد داشتند که در جریان جنگ با صمدخان به اتفاق عده‌ای از ارامنه تبریز داد مردانگی داد و پس از واقعه اولتیماتوم، در سال ۱۲۹۰ شمسی و تصرف تبریز به دست روسها و قتل عام مردم آن شهر به دست صمدخان شجاع‌الدوله دستگیر شد و به زندان افتاد و در یک دادگاه نظامی فرمایشی روسیه به اعدام محکوم گردید.

بنابه نوشته احمد کسروی وقتی روسها خواستند او را در پشت‌بام ارک به دار بزنند، بانهایت شجاعت و قوت قلب، به کشیش که برای نوشتن وصایای او آمده بود بانگ زد که چرا دستش موقع نوشتن وصیتنامه می‌لرزد. و افزود «آقا مرا می‌کشند و شما دستتان می‌لرزد؟»

از وصایای او یکی این بود که چون همسرش حامله است هر فرزندی که به دنیا آورد، چه پسر چه دختر، نام او را وریتز (کینه‌جویی) بگذارند. کسروی می‌افزاید که دوبار

او را به دار آویختند و هر دو بار طناب پاره شد و بر زمین افتاد اما نظامیان خونخوار روس برای بار سوم او را به دار آویختند و این بار بر چوبه دار جان سپرد. کسروی به نقل از تورنر می‌نویسد: «همان شب سالداتهای روسی سرودخوانان و هوراکشان کوچه‌های ارمنستان (محله آرامنه تبریز) را گردیدند و این از بهر آن کردند که همه ارمنستان را بهراسانند.»

رفتار عثمانیها با ایرانیان ارمنی، تکرار جنایاتی که در آناتولی با آرامنه تبعه عثمانی کرده بودند و اندک زمانی بعد تبلیغاتی که پیرامون همبستگی ترکهای سراسر جهان و تجزیه آذربایجان می‌کردند؛ در روحیه ایرانیان و به ویژه آذربایجانیان، اثرات ناخوشایند و تلخی باقی گذارد.

باید گفت که در وقایع قیام تبریز علیه محمدعلی شاه و حوادث شوم و جانگداز سالهای ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۱، عثمانیها به علت حمایتی که از آزادیخواهان ایران می‌کردند و حتی با فرستادن سپاهیان خود از شهیندرخانه ارومیه به منازل آزادیخواهان ایرانی و مشایعت ایشان از خانه به شهیندرخانه و دادن حق پناهندگی، جانشان را از گزند روسها حفظ می‌کردند محبوبیت زیادی در آذربایجان و سراسر ایران به دست آورده بودند، اما آن سیاست دگرگون شده بود. هنگامی که در جنگ جهانی اول سربازان عثمانی به ایران گام نهادند رفتاری دیگر پیشه کردند و عده زیادی از مسلمانان و مسیحیان ایران قربانی تطاول و تعصب آنان شدند.

ارامنه، در تلافی رفتار زشت ترکهای عثمانی و اکراد حقوق‌بگیر آنان، با ایرانیان مسلمان بدرفتاری می‌کردند و به کین‌توزی کشتگان خود ایرانیان را مورد حمله و تاراج قرار می‌دادند و به قتل عامهای فجیع و جانگدازی دست می‌زدند.

تنها در شهر ارومیه، ۲۷ هزار تن از آسوریان که در باغ بیمارستان آمریکایی به سر می‌بردند بر اثر کمبود جا و خوراک به بیماریهای همه‌گیر مانند تیفوئید مبتلا شدند. سپس بیماری به شهر سرایت کرد و قریب ۵۰۰۰ تن از مسیحیان و چندین برابر این عده از مسلمانان به هلاکت رسیدند.

در روز نهم بهمن ماه، نیروهای روس به فرماندهی ژنرال نظریگف از خوی به سمت دیلمقان پیشروی کردند و آنجا را به تصرف درآوردند. کشتار ارمنیان، آسوریان در آذربایجان که از سوی کنسولگریهای آمریکا، انگلستان و فرانسه و میسیونهای مذهبی به تهران و دیگر پایتختهای جهان گزارش داده شده بود سیل اعتراض شدید دول اروپایی را به تهران سرازیر کرد.

در ۱۳ اسفند (۱۷ ربیع‌الثانی) معاون‌الدوله، وزیر امور خارجه کابینه جدید، به

سفارت عثمانی در تهران یادداشت اعتراضیه‌ای تسلیم کرد که طی آن قتل و غارت اهالی روستاهای مسلمان‌نشین و سوزاندن خانه‌ها و اموال رعایای ایران را اشعار داشته از رفتار عساکر و اکراد عثمانی با اهالی روستاهای مسیحی‌نشین پیرامون شهر گله می‌نمود:

«در چند ده دیگر که مسیحی‌مذهبان سکونت داشته‌اند بی‌اندازه قتل و بی‌عصمتی واقع و قسمتی از آنها به شهر و نواحی فرار کرده‌اند و نیز خبر می‌دهند به خانه‌ی اسماعیل نام که جزو میسیون فرانسه مستخدم بوده ریخته مومی الیه و پنج نفر زن و بچه‌اش را به قتل رسانده‌اند و در ارومی هم خسارات زیاد وارد آمده درب و پنجره را شکسته و بسته‌اند.»

در ۲۱ اسفند (۲۵ ربیع‌الثانی) ریمون لکنت، وزیر مختار فرانسه در تهران، به وزارت امور خارجه اطلاع داد که باتوجه به شهرت کشتار هشتصد تن مسیحی در سلماس به دست اکراد و به تحریک عثمانیها، دولت باید اقداماتی برای حفظ جان و امنیت مسیحیان ارومیه بکند. ریمون لکنت به وزارت خارجه نوشت که عده‌ای از میسیونرهای تبعه فرانسه تحت ریاست مونسنیور سونطاق (رژنتاگ) نماینده پاپ اعظم در این شهر ساکن هستند و جان عده زیادی از کلدانیان ایران نیز در معرض خطر است.

در ۲۲ اسفند (۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ ه.ق.) سفارت آمریکا مراسله زیر را به وزارت امور خارجه ارسال داشت:

«به سفارت امروز تلگرافاً اطلاع رسیده است که در نزدیکی ارومیه هشتصد نفر از سکنه ذکور به قتل رسیده‌اند و اغلب این اشخاص مسیحیانی بوده‌اند که در دیلمان در نزدیکی ارومیه سکنی اختیار کرده و بیشتر این سبعیت و وحشیگری را اکراد ایرانی مرتکب شده‌اند و برای جان و مال هزارها مسیحی و غیرمسیحی که در ارومیه در تحت حمایت میسیونرهای آمریکایی تحصن اختیار جسته‌اند خطر بزرگی احساس می‌شود.»

در یادداشت سفارت درخواست شده بود که برای حفظ جان میسیونرها و کسانی که تحت حمایت آنان هستند اقدامات عاجل انجام گیرد. اقدامی که وزارت امور خارجه می‌توانست در این مورد انجام دهد ارسال نامه‌هایی به وزارت داخله، کارگزاری آذربایجان، کارگزاری ارومیه و درخواست تحقیق برای کشف حقیقت و اقدام در مورد حفظ جان و مال میسیونرها و اتباع مسیحی پناهنده به هیأت‌های مذهبی بود.

در ۲۵ اسفند (۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ ق.)، وزیر مختار انگلیس در تهران به وزارت خارجه اطلاع داد که برابر گزارش کنسول انگلیس در تبریز، اکراد ایرانی بنابه تحریک عثمانیها دو روز قبل از آنکه روسها دیلمان را اشغال کنند هشتصد نفر مرد و بچه مسیحی را در آنجا به قتل رسانده‌اند و احتمال می‌رود که مسیحیان متواری در ارومیه که از قرار مذکور ده هزار نفر و تحت سرپرستی دعوات فرانسوی و آمریکایی هستند در خطر قرار گیرند. کنسول آمریکا در تبریز از وزیر مختار دولت خود در تهران درخواست اکید کرده



بود که به توسط سفیر کبیر دولت خود در اسلامبول، در خصوص این مسیحیان متواری اظهارات کند.

در ۲۹ اسفند (۳ جمادی الاول ۱۳۳۳)، کارگزار آذربایجان، طی تلگرافی به وزارت امور خارجه اشعار داشت:

«مرتکبین قتل و غارت در خاک آذربایجان، چه در دهات مجاور ارومیه و چه در نواحی خوی و سلماس و غیره، صرف اکراد ایرانی نیستند، چنان که در آن صفحات اکراد و عساکر به اهالی دهات تعرض نموده‌اند و آرامنه و بعضی از مسلمین ایرانی را به قتل رسانیده‌اند. در دهات خوی و سلماس هم فداییان آرامنه دهات را آتش زده و جمع کثیری از مسلمین ایرانی را کشته‌اند. این خسارات و صدمات مالی و جانی فقط از جمعیت و قوه نظامی متخصصین به اتباع بیطرف ایران از مسلم و مسیحی وارد آمده و به واسطه مداخلات و تضییقات بی‌رویه متجاوزین است که بعضی اوقات اقدامات مأمورین محلی برای حفظ جان و مال اهالی از داخله و خارجه بی‌نتیجه مانده مگر از طرف ایالت و کارگزاری محل برطبق مقررات اولیای دولت تعلیمات بلیغه به مأمورین محلیه داده شود که حتی المقدور برای حفظ جان و مال ملل متنوعه سعی نمایند. در حالتی که حاکم و کارگزار مستقر در ارومیه نیست و پست و تلگراف دایر نشده و مأمورین محلیه از راپرت وقایع اتفاقیه به مقامات عالیه به ملاحظه محذورات موجوده ممنوعند چگونه می‌توان به فوریت اقدام نمود.»

در ضمن آورده شده بود که مراتب به اطلاع والی رسیده و به محض ایجاد تسهیلات لازم برای مکاتبه و مخابره با ارومیه اقدام لازم انجام خواهد شد.

### گزارش ویژه

گزارش یک هیئت مبلغین مذهبی آلمانی موسوم به «دویچ اورینت میسیون» (مسیون آلمانی در مشرق) که در تاریخ وقوع حادثه در ایالت آذربایجان و در میان مسیحیان این نواحی به سر می‌بردند و حدود پنج ماه بعد در اکتبر ۱۹۱۵ (مهرماه ۱۲۹۴ شمسی) در روزنامه هلندی (ده نیووه روتردامشه کورانت) انتشار یافته بود پرده از فجایعی که ترکها و اکراد هوادار آنان در اطراف ارومیه مرتکب شدند برداشت.

«آخرین خبر حاکی است که چهار هزار نفر آسوری و یکصد نفر ارمنی فقط در اثر ناخوشی در ظرف پنج ماه گذشته در میسیونها جان سپرده‌اند. کلیه آبادیهای حول و حوش این منطقه به استثنای دو سه آبادی، دستخوش غارت و چپاول قرار گرفته، به آتش کشیده شده و نابود گشته است. تعداد بیست هزار نفر مسیحی در ارومیه و اطراف آن سلاخی شده‌اند. کلیساهای بسیار و همچنین بسیاری از منازل این شهر را آتش زده و نابود کرده‌اند.»

در نامه‌ای دیگر آمده است:

«در هفتون و سلماس ۸۵۰ جسد بدون سر فقط از چاهها و آب‌انبارها کشف شده است.»

چرا؟... برای اینکه افسر فرماندهی برای هر سر مسیحی یک جایزه تعیین کرده بود. فقط در هفتوان بیش از پانصد نفر زن و دختر به کردها و سنجبولاقها واگذار شدند. تصورش را بکنید که برسر این مخلوقات بدبخت چه آمده و ممکن است دچار چه سرنوشت شومی شده باشند. در دیلمان مسیحیان را دسته دسته به زندان افکنده و به قبول اسلام مجبور می‌ساختند. مردها را ختنه می‌کردند. گلپارجین (گلپاشان) ثروتمندترین آبادی ایالت ارومیه را با خاک یکسان کردند. مردها به قتل رسیدند. زنان و دختران خوشگل ربوده شدند. همین عمل را در بابارو انجام دادند. صدها نفر زن، وقتی مشاهده کردند که چطور بسیاری از خواهرانشان روز روشن در وسط جاده‌ها مورد تجاوز و هتک ناموس راهزنان قرار می‌گیرند خودشان را به رودخانه عمیق پرتاب کردند. در میاندوآب واقع در ناحیه سلدوز نیز همین وقایع رخ داد.»

### تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ

در آغاز سال ۱۲۹۴ هـ.ش، روسها که از بهمن‌ماه سال قبل ۱۲۹۳ (۳۰ ژانویه ۱۹۱۵) شهر تبریز را اشغال کرده و در اسفند ماه (اول مارس) بر سلماس دست یافته بودند درصدد برآمدند ضمن پیشروی به سوی دریاچه وان، آذربایجان را از وجود باقیمانده نیروهای ترک پاک کنند.

در آغاز سال ۱۲۹۴ نواحی جلفا و خوی تا نیمه راه قطور و نیز قصبه دیلمقان در اشغال نیروهای روس بود. در مشرق دریاچه ارومیه نیروهای مزبور مرنند، صوفیان و شهر مهم تبریز را در اختیار داشتند و ستونهایی از ارتش روس با کمک سواران چریک ایرانی به طرف مراغه پیشروی می‌کردند. از ارومیه تا مهاباد در اشغال نیروهای ترک و طرفداران مجاهد و کرد ایرانی شان بود. خط مرزی مناطق آذربایجان در باختر و جنوب دریاچه به وسیله ترکها کنترل می‌شد.

جلیل پاشا، سردار عثمانی، در رأس دو دیویزیون، در آغاز سال نو، به مرزهای ایران رسید و پس از استقرار یک واحد از ترکها در باش قلعه، ستونهایی از عثمانی به طرف ارومیه پیشروی کردند و آن شهر را به اشغال درآوردند.

در اواخر فروردین ماه ۱۲۹۴، قشون عثمانی و مجدالسلطنه متحد ایرانی آنها و مجاهدین ایرانی کوشیدند دیلمقان را از سپاهیان روسیه بازپس گیرند. روسها نیروهای ویژه‌ای برای کمک به پادگانهای خود در ایران از جلفا اعزام داشتند. در مغانجق، در یک فرسنگی دیلمقان، در روز ۱۰ اردیبهشت ماه، جنگ خونینی بین روسها و عثمانیها روی داد که به شکست عثمانیها منتهی شد.

در شب ۱۱ اردیبهشت، نیروهای عثمانی که تلفات سنگینی داده بودند دفعتاً عقب‌نشینی کردند و به ارومیه بازگشتند. نیروهای سپاه چهارم قفقاز و واحدهای ماکو و

آذربایجان نیز در این حمله تعرضی شرکت داشتند. بنا به اطلاعات ارتش روسیه، عثمانیها ۳۵۰۰ جنازه در میدان جنگ باقی گذاردند. روسها ادعا کردند که دو دیویزیون عثمانی که در میان آنها دیویزیون اسلامبول که تحت تربیت و فرماندهی افسران آلمانی بودند، دیده می شد، با نیروهای روس مصاف داده و نتیجه مصاف منجر به عقب نشینی آنان از دیلمقان به طرف جنوب شده است.

نیروهای روس بیمارستان نظامی کوچک اما تقریباً مجهزی را که عثمانیها در دیلمقان دایر کرده بودند تصرف کردند.

در این زمان ستاد ارتش روسیه در قفقاز برای پیشروی به سوی دریاچه وان و ایجاد رعب و وحشت در عشایر کرد آذربایجان باختری که به عثمانیها کمک می کردند در صدد برآمد یک مانور نظامی بزرگ به صورت حرکت یکانهای سوارنظام خود در سراسر آذربایجان ترتیب دهد.

در همین ایام بود که خط آهن جلفا- تبریز به پایان رسید و یکی از برنامه های شصت ساله دولت روسیه برای ایجاد ارتباط سریع از قفقاز به شهر مهم و سوق الجیشی تبریز جامه عمل پوشید. از طریق این راه آهن، یکانهای روسی می توانستند مستقیماً به تبریز وارد شوند و از صرف وقت و هزینه در گذرگاههای میان جلفا- تبریز اجتناب کنند.

روسها طی ماههای آوریل و مه ۱۹۱۵ (فروردین و اردیبهشت ۱۲۹۴ ش.) در حدود سه لشکر از سپاهیان خود را به تبریز منتقل کردند. این لشکرها عبارت بودند از لشکر سوار قفقاز به فرماندهی ژنرال شاریانیته، و تیپ سوم قزاق زابایکاسکی به فرماندهی ژنرال استویانوسکی به اتفاق آتشبار دوم. تیپ سوم و آتشبار آن که در منطقه قارص بودند که همگی به وسیله راه آهن به جلفا و از آنجا به شهر تبریز انتقال یافتند.

سپس دیویزیون سوار قفقاز شامل هنگ شانزدهم دراگون (تووسکوی)، هنگ هفدهم دراگون (نیژگورودسکی)، هنگ هجدهم دراگون (سورسکی)، هنگ یکم قزاق (خایبورسکی) و گردان توپخانه کوهستانی، به تدریج و تا ۲۸ اردیبهشت ماه، مستقیماً از قفقاز به وسیله راه آهن به تبریز گسیل شدند.

واحدهای ارتش روسیه پس از چند روز اقامت در تبریز و فراهم آوردن وسایل ترابری از جمله به خدمت گرفتن تعداد زیادی شتر برای حمل فشنگ و مهمات و مسلسل، به ترتیب به طرف میاندوآب عزیمت کردند.

پس از عبور سوارنظام روس از رزینه رود، برای حمل مهمات و مسلسل و توپها، روی رودخانه یادشده پل قایقی زده شد.

در اوایل خرداد ۱۲۹۴ (ژوئن ۱۹۱۵) روسها در نزدیکی شهر میاندوآب توقف کردند. پس از اکتشاف در سمت صائن قلعه و مهاباد، یک واحد از سواران روسی به طرف مهاباد پیشروی کردند و اشغال مهاباد بدون مقاومت مهمی از سوی کردهای هواخواه عثمانی و ملیون انجام گرفت. مقارن ورود روسها به شهر، عمارت کنسولگری روسیه در میان شعله‌های آتش می‌سوخت که نشانگر تنفر عمومی مردم از روسها بود. ارتش روس بلافاصله به سوی سردشت و اشنویه حرکت کرد. چند روز بعد پس از بمباران شدید صفوف نیروهای کرد ژاندارم عثمانی (ضبطیه‌ها) و کردهای ایرانی در اشنویه و فرار کردها، روسها وارد شهر اشنویه شدند. خط عقب‌نشینی کردها به طرف موصل بود.

به فاصله ده روز پس از حرکت از تبریز، نیروهای روس ضمن عبور از راههای سخت کوهستانی، وارد شهر ارومیه شدند.

گروه سوار ژنرال شاریپانته سپس از ارومیه به سوی منطقه شمال دریاچه وان حرکت کردند و در ملازگرد، محلی که قرن‌ها پیش جنگهای تاریخی عصر سلاجقه با امپراتوری روم شرقی در آن ناحیه روی داده بود استقرار یافتند.

بنابه نوشته مورخان روس، حرکت توده سوار نظام روس با توپخانه و مسلسل زیاد از میان عشایر، تأثیر عمیقی در منطقه بخشید و پس از آن تا مدتی در ناحیه آذربایجان یعنی دویهلو و عقب سپاه روسیه آرامش کاملی برقرار شد و برای روسها زحمتی تولید نشد.

در ماه مه سال ۱۹۱۵ (اردیبهشت ۱۲۹۴ ش.) روسها در بندر انزلی نیرو پیاده کردند. هدف از پیاده کردن این نیرو، ارباب محافل تهران و بازداشتن هواداران آلمان، اتریش، و عثمانی از هرگونه اقدام ضدروسی و ضدانگلیسی بود. این سپاهیان می‌توانستند به مجرد بروز هر نوع خطر احتمالی از سوی ملیون به سرعت به طرف قزوین و تهران سرازیر شوند.

حرکت این نیروها به سوی شهر تهران تا پائیز همان سال عملی نشد. همزمان با اعزام این یگانها به تهران، ایران به یکباره وارد غرقاب جنگ شد و آرامش و امنیت در شهر تهران از بین رفت و سرنوشت کشور ایران شکلی دیگر گرفت.



## فصل یازدهم

### اقدامات تبلیغاتی، سیاسی، نظامی و خرابکاری آلمان در ایران و مأموریت هیات تبلیغ و شورش انگیزی آلمان

در طی سالهای جنگ اول جهانی، دولت آلمان توانست در ایران یک سلسله اقدامات تبلیغاتی، سیاسی و نظامی مؤثری به منظور سرگرم کردن نیروهای روسیه تزاری و نیروهای انگلیسی انجام دهد و از همکاریهای ذیقیمت ملیون ایرانی برخوردار شود. مهمترین اقدام آلمانیها در ایران، نفوذ در افسران سوئدی و ایرانی ژاندارمری دولتی ایران و برانگیختن عده زیادی از صاحب منصبان ژاندارمری به قیام و نیز جلب همکاری عده قابل توجهی از نمایندگان مجلس شورای ملی، احزاب، روحانیون، روزنامه نگاران، بازاریان، عشایر و ایلات و سایر طبقات برای مهاجرت از تهران و تشکیل قوای ملی به منظور شرکت در جهاد اسلامی علیه روس و انگلیس بود.

اقدام باز هم مهمتر آلمانیها در ایران عبارت بود از برهم زدن نظم و امنیت دلخواه روس و انگلیس، مختل کردن خطوط ارتباطی آنان، حمله به مؤسسات روسی و انگلیسی و ناگزیر کردن دولتین به اعزام عده زیادی از سپاهیان خود برای برقراری امنیت در ایران که به ناچار خطوط دفاعی آنان را در سایر نقاط ضعیف می کرد.

بدیهی است بسیاری از اقدامات و طرحهای آلمانیها به نتیجه نرسید و به علل گوناگون و از جمله ناآشنایی آنان به اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی ایران و مقتضیات محیطی، اقتدار بیش از اندازه روسها و انگلیسیها در ایران، وجود شبکه های اطلاعاتی پیچیده و دارای سابقه کار طولانی دو کشور و خرابکاریهای تعمدی ترکهای عثمانی که مایل نبودند آلمانیها در ایران رشته امور را به دست گیرند، این نقشه ها و برنامه ها متوقف و نافرجام ماند.

سیاست دولت امپراتوری آلمان در ایران بر دو پایه اصلی استوار بود:  
اول، تبلیغات وسیع ضد روسی و ضد انگلیسی و تحریک افکار عمومی علیه متفقین و

برانگیختن عشایر و ایلات و رؤسای طوایف و همچنین جلب همکاری و همیاری احزاب ملی، روحانیون و مردمان شهری و روستایی در مبارزه مشترک علیه «کفار روس و انگلیس» و ایجاد دردسر برای دولتین، که در این خصوص سیاست دولت آلمان و سفارت آن کشور بسیار موفق بود و نتایج اولیه در ابعاد وسیع به دست آمد. دیپلوماتهای آلمان در ایران شخصاً یا به وسیله عوامل ایرانی خود شایعه اسلام آوردن قیصر آلمان را رواج دادند و با حربه دروغپردازی که باتوجه به درصد کم سواد در مردمان آن دوران، فقدان وسایل ارتباط جمعی و چیرگی شایعات افواهی بر حقایق تأثیر زیادی بخشید توانستند عده زیادی از مردم را با خود موافق کنند.

دومین پایه سیاست دولت امپراتوری آلمان اعزام میسیونهای مسلح و مجهز به ایران و افغانستان، توزیع پول و اسلحه در میان عشایر و ایلات، و واداشتن مردم به عملیات مسلحانه علیه انگلیسیها و روسها بود که گرچه در آغاز به صورت شتاب آمیز و اوج گیرنده‌ای انجام شد اما پیامدهای تلخی به بار آورد و به حرکت و مانور سراسری نیروهای روسیه در ایران تا اصفهان و چرخش آنها به سوی کرمانشاهان و غرب کشور و نیز پیاده شدن انگلیسیها در جنوب و تأسیس سپاه پلیس جنوب و پیشروی انگلیسیها به سوی اصفهان و متعاقباً همدان و کرمانشاهان و کردستان انجامید و خاک ایران به مفهوم واقعی لگدکوب سم ستوران سپاهیان خارجی شد. در این دوران سیاست امپراتوری آلمان در ایران بوسیله دو گروه آلمانی دیپلمات - نظامی اجرا می شد.

گروه اول کادر سیاسی سفارت آلمان در ایران بودند که از وزارت خارجه آلمان دستور می گرفتند و مأموریت آنها حفظ مناسبات دوستانه میان ایران و آلمان و تشویق دولت ایران به پیوستن به اتحادیه آلمان - اتریش هنگری عثمانی بود.

گروه دوم نظامیان آلمانی بودند که در ایران دو فرد برجسته آنها کنت فن کاتیس وابسته نظامی سفارت آلمان و لیتن سرکنسول آلمان در تبریز بودند ولی افراد عمده جزو این گروه افسرانی بودند که از آلمان به عثمانی اعزام و بدون دردست داشتن مجوزهای لازم و حتی پاسپورت و ورقه عبور، مخفیانه وارد ایران شده بودند.

افسران آلمانی که از اداره سیاسی ستاد کل ارتش آلمان دستور می گرفتند در بیشتر شهرهای ایران حوادثی می آفریدند که هدف از انجام آن ضربه زدن به نفوذ سیاسی و اقتصادی و مؤسسات مالی انگلیسیها و روسها در ایران بود.

از اعزام میسیونهای نظامی به ایران و حوادثی که در شهرهای مختلف ایران با تحریک احساسات مردم ایران از سوی آلمانوفیلها بوجود آوردند، آلمانیها و متحدین ترک آنان دستاورد قابل ملاحظه‌ای کسب نکردند. اعزام میسیون آلمانی به افغانستان نیز